

■ احمد رضا صدیقی

سرلشکر شهید سیدموسی نامجو، از نمادهای اخلاص، تخصص و خدمت جهادی در سالیان آغازین تأسیس نظام اسلامی به شمار می‌رود. او با اراده و عزمی راسخ و اندیشه‌ای پویا و کار آمد توانست در آن دوره خطیر، «ارتش حزب‌الله» را پایه گذارد و تربیت‌شدگانی در طراز آن را به جامعه تقدیم دارد. در گفت‌ووشنودی که پیش روی دارید، فرزند ارجمندش دکتر ناصر نامجو به بازگویی پاره‌ای از تحلیل‌ها و خاطرات خود از سیره اجتماعی و اخلاقی پدر پرداخته است. امید می‌بریم که تاریخ پزوهان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.



پدر را با چه ویژگی‌هایی به یاد می‌آورید؟

من تقریباً پنج سال و نیم سن داشتم که پدرم شهید شدند و در همان حد و فهم یک کودک پنج ساله، ویژگی‌های ایشان را به یاد می‌آورم. مخصوصاً در سال‌های آخر، ایشان را خیلی کم می‌دیدیم، چون پدرم نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند و باید همواره در جبهه حضور می‌داشتند و به امام گزارش می‌دادند. یادم است که ایشان برای تهیه ابزار و وسایل جنگی چند بار به خارج رفتند، ولی نتوانستند به خانه بیایند و پس از دادن گزارش به امام، مستقیماً از فرودگاه به جبهه رفتند. پدرم گاهی از جبهه تلفن می‌زدند و من صدای خسته همراه با سرفه‌های خشک ایشان را -که همراه با صدای تیسر و انفجار به گوش می‌رسید- هنوز به یاد دارم. پدرم خیلی کم‌حرف، آرام و با محبت بودند و با اینکه مشغله و گرفتاری‌های زیادی داشتند، هر وقت به خانه می‌آمدند، برای ما وقت می‌گذاشتند و با ما بازی می‌کردند. ما در کنار هال خانه یک میز فلزی داشتیم که پدرم روی آن کار می‌کردند و من زیر میز جالب بود.

چه کار می‌کردید؟

به ظاهر طبیعت می‌کردم! پدرم برای خودم یک کیف بزرگ سیاه شبیه به کیف پزشکان داشتم و یک دفتر و مهر. آنجا می‌نویسستم و نسخه می‌نو شتم و مهر می‌کردم! پدرم نسخه‌ها را می‌دیدند و اگر مورد قبولشان قرار می‌گرفت، آنها را می‌پیچیدند! در مجموع پدر وقتی به خانه می‌رسیدند، بد قدری خسته و بی‌مق بودند، که موقع خواندن روزنامه خوابشان می‌برد! من از شانه‌های پدر بسالا می‌رفتم و با گوش‌هایشان بسازی می‌کردم تا وقتی که مادرم اشاره می‌کردند پایین بیایم و بگذارم پدر استراحت کنند. اینها شیرین‌ترین خاطرات من از پدرم هستند.

از شیوه‌های تربیتی پدرتان بر ایمان بگوئید؟ در این باره از چه روش‌هایی استفاده می‌کردند؟

پدرم خیلی اهل نصیحت کردن نبودند و ما بیشتر از روی رفتار و حرکات ایشان درس می‌گرفتم. حضور فیزیکی پدر و مادر در زندگی من بی‌مهم است، اما مهم‌تر از آن خنود و معنوی و قدرت تأثیر گذاری آنهاست. پدرم ز کن خانواده و فامیل و وجودشان فوق‌العاده تأثیر گذار بود. ایشان سعی می‌کردند با مشارکت دادن فرزندان در امور، هر سال می‌رفتم و با گوش‌هایشان بسازی می‌کردم تا وقتی که مادرم اشاره می‌کردند پایین بیایم و بگذارم پدر استراحت کنند. اینها شیرین‌ترین خاطرات من از پدرم هستند.

نکته خاصی از شیوه‌های تربیتی پدرتان یادتان هست؟ موردی که خاص و جالب باشد؟

بله. در دورانی که پدرم به عنوان وزیر دفاع از مجلس رأی اعتماد گرفته بودند، عکس ایشان در روزنامه‌ها چاپ شده بود. یادم است که من دور عکس پدرم گل و بنه کشیدم، ولی برای بقیه ریش و سبیل گذاشتم. پدرم مرا ادعا کردند و گفتند: هرگز نباید کسی را مسخره کنیم. یادم است که آن روز می‌خوابیدم، پدرم همه‌ها را مسخره کردند، اما همان واکنش پدرم باعث شد که دیگر هر گز به خود اجازه ندهم کسی را مسخره کنم. پدرم واقعاً متدین بودند و به همین دلیل هم حرف‌هایشان تأثیر گذار بود. با اینکه من و خواهرم خیلی کوچک بودیم، اما موقع نماز، ایشان جلو می‌ایستادند و ما پشت سرشان نماز می‌خواندیم تا به خواندن نماز جماعت عادت کنیم. پدر فقط در هنگامی که ضرورت ایجاب می‌کرد که جای دیگری بروند و مأموریت یا کار مهمی را انجام بدهند، نماز جمعه را ترک می‌کردند، و گرنه یادم نمی‌آید ایشان نماز جمعه‌ای را نرفته باشند. خواهرهایم که سنبشان از من بیشتر بود و پدرم را هم بهتر از من درک کردند، ایشان را عاشقانه دوست داشتند و طرز تفکر پدرم را در دست و بی‌چون و بی‌چرا قبول داشتند. حرف ایشان نه تنها در خانواده که در فامیل، حجت بود. پدرم شخصیت جامع‌الاطرافی داشتند. یادم است در همان عالم کودکی می‌دیدم که همواره در دعا‌هایشان از خدا آرزوی شهادت می‌کردند. من نمی‌دانستم شهادت چیست، اما از اخلاص پدرم حس می‌کردم که اوچ سرفرازای یک انسان آرمانگرا شهادت است.

از نگرانی‌ها و دغدغه‌های پدرتان چه به یاد دارید و بعدها چه شنیده‌اید؟

همانطور که اشاره کردم، پس از خانواده و فرزندان، مهم‌ترین دغدغه پدرم سرنوشت و تعلیم و تربیت دانشجویان ایشان در دانشگاه افسری بود. پدرم همواره

نگران معیشت مردم فردوست بودند و سعی می‌کردند برای پرسنل وزارت دفاع زندگی بهتری را فراهم کنند. یادم است یکی از افراد تحت فرماندهی پدر در جبهه بودند و پدر دو سه پیت نفت را در صندوق فولکس قورباغه‌ای خود می‌گذاشتند و می‌بردند و به خانواده ایشان تحویل می‌دادند و مراب بودند که آنها از لحاظ معیشت، به تعب و سختی نرفتند. برای پدرم رسیدگی به مردم و انفاق، یکی از بزرگ‌ترین وظایف محسوب می‌شد. همانطور که اشاره کردم، دانشجویان پدرم خیلی راحت می‌توانستند مشکلاتشان را با ایشان مطرح کنند. پدر در عین مهربانی، بسیار قاطع بودند و در عین حال که از نظر کمک هزینه و مرخصی، نهایت همراهی را با دانشجویان می‌کردند، همیشه می‌گفتند: باید درس بخوانید و بدون تلاش و زحمت، از نمره خیری نیست! ایشان بسیار عادل بودند، به همین دلیل حاضر نمی‌شدند بدون تلاش، به کسی نمره بدهند.

در دانشگاه افسری به همت شهید نامجو غیر از دروس نظامی، احکام و مبانی دینی و تحلیل تاریخ هم تدریس می‌شد. علت چه بود و نتیجه کار را چگونه تحلیل می‌کنید؟

پدرم به برنامه و استراتژی اهمیت زیادی می‌دادند و می‌گفتند: دانشجو قبل از اینکه بسا دوست نظامی و جنگی آشنا شود، باید بداند که چرا می‌جنگد و هدف از جنگیدن چیست. برای دستیابی به این مقصود، دانشجو باید طبیعتاً مبانی و معارف دینی آشنایی کافی و ولفی داشته باشد و مجرب به آرمان و تفکری ارزشمنند باشد تا توانایی‌های نظامی او در خدمت هدف والایی قرار بگیرد و صرفاً به عنوان یک نظامی اطاعت کور کورانه نداشته باشد. به همین دلیل اندیشمندترین فرماندهان ارتش و سپاه، در زمره شاگردان پدرم هستند. بعضی از افراد کوتاه‌بین، از جمله بنی‌صدر به تمسخر گفته بودند: نامجو، دانشگاه افسری را با فیضیه اشتباه گرفته است! این همه پدر از اصول خود دست برنداشتند. مهم بود که دانشجویها، ایشان را خیلی دوست داشتند و بنابراین این حرف‌های گزنده، تأثیری نداشتند. پدر همیشه آخر کلاس می‌ماندند و درباره دین و اخلاق با دانشجویها صحبت می‌کردند. آنها هم با طیب خاطر می‌مانند و پای حرف‌های ایشان می‌نشینند.



تصویر: سارو پوچ

«جستارهایی در منش اجتماعی و اخلاقی شهید سرلشکر موسی نامجو» در گفت‌ووشنود با دکتر ناصر نامجو

شهید نامجو می‌گفت قبل از فنون جنگی

باید بیاآموزیم برای چه می‌جنگیم

پدر از سویی به تخصص در حد بالا، بسیار اهمیت می‌دادند و از سوی دیگر ایمان، اعتقاد، عشق به مردم، وفاداری و شوق به خدمت را، لازمه کار جهادی می‌دانستند. وزرای دولت شهید رجایی، ترکیب دلپذیری از این ویژگی‌ها بودند. اغلب آنها در عین برخورداری از تخصص بسیار بالا، به شکلی واقعی و نه در حد شعار، ساده‌یست و نسبت به مناصب، شهرت، مقام و مادیات بی‌توجه بودند و حرف و عملشان یکی بود. به همین دلیل هم افراد شجاعی بودند.

شما به عنوان یک پزشک یاد درمندی‌ترین افراد جامعه سر و کار دارید. این ویژگی‌های پدر چقدر به شما منتقل شده‌اند؟

من تلاش را می‌کنم تا جایی که امکان دارد، درودی را بر دامن‌کنم. سعی می‌کنم مثل پدرم با مسائل برخوردی عقلانی داشته باشم و کمتر دچار احساسات بشوم. تلاش می‌کنم سواده زندگی‌کنم و در حل مشکلات مردم بکوشم. من تردید ندارم که بعد از لطف خدا، در آن حال پدر و تلاش‌ها و زحمات شایسته‌روزی و طاق‌ت‌فرسای مادرم سبب گردیده که به‌رغم آنکه در معرض گرفتن رانت‌های مختلف قرار گرفته‌ام، سوسه‌شوم خونی که پدر در گ‌فرزندانش جاری می‌شود، بدجوری دست و پای آنها را می‌بندد. به نظر من نان حلال و طرز رفتار پدر و مادر، خیلی در تربیت کودک نقش دارد.

به تلاش‌های مادرتان در تربیت فرزندان اشاره کرده‌اید. بد نیست کمی بیشتر در این باره توضیح بفرمایید.

مادرم انصافاً خیلی پاک و طیب و ظاهر زندگی کردند و یادم است زندگی ما بعد از وزارت پدرمان، به مراتب ساده‌تر از قبل شد. تنها چیزی که از وزارت پدر نصیب خانواده شد، نگرانی بود و خستگی و کار شدید ایشان، در حالی که عده‌ای متأسفانه این مناصب را حق خود و خانواده‌شان می‌دانستند و می‌دانند و اینگونه پست‌ها را مقابله‌ای خود می‌پندارند، در حالی که منصب، واقعاً جز احساس مسئولیت سنگین و خستگی چیز دیگری نیست. بی‌اعتنایی به دردها و مشکلات مردم، سرانجام خوبی را برای کسانی که حقوق آنان را پایمال می‌کنند، به پای خیرخواه داشت.

شما و خواهر و برادرهایتان کوچک بودید که پدرتان شهید شدند، بنابراین نقش مادر در تربیت شما بسیار مهم است. از شیوه‌های تربیتی ایشان بگوئید؟

مادرم زنی بسیار فهیم، صبور، مدیر و در یک کلام شیروزی واقعی هستند که توانست‌اند با هوش سرشار، صلابت پدر و مهر مادری را در هم بیامیزند. مادرم هرگز خطایی را نادیده نمی‌گرفتند و در حل مشکلات و رو‌ش‌های مخرب سرزنش و تهدید، در روش تربیتی ایشان جایی نداشت. ایشان با لطف خدا و به مدد هوش ذاتی سرشار توانستند از پس همه مشکلات و نارسایی‌های زندگی برآیند.

رابطه پدر با والدینشان چگونه بود؟

پدر بزرگ و مادر بزرگ همواره از ایشان راضی بودند و در حقشان دعای خیر می‌کردند. پدر پشتکار عجیبی داشتند و در گرما و سرما، لحظه‌ای از تلاش برای تأمین معاش خانواده دست برنمی‌داشتند. یکی از دوستان ایشان می‌گوید: مدرسه‌ه که می‌رفتیم، من یک روز دیدم که او با زاکت کهنه در کنار خیابان ایستاده و شیرینی می‌فروشد! پرسیدم: «سیند! مگر فردا امتحان نداریم؟» او جواب داد: «مگر شب امتحان نباید کار کرد؟» در آن دوره، پدرم برای تأمین معاش خانواده تلاش می‌کردند و در عین حال، همیشه هم نمره‌هایشان عالی بود.

در یک جمع پشندی کلسی و بسا توجه به ویژگی‌های پدرتان، برای نسل فعلی چه پیامی دارید؟

به نظر من در کنار ایمان به خدا و امید به یاری و نصرت او، باید به عنوان یک مسلمان، علم و آگاهی خود را

بلا ببریم و بر اساس برنامه‌های دقیق و علمی کار کنیم تا با کمترین هزینه، بهترین نتایج را بگیریم. نظم و انضباط و شعور اجتماعی، رمز پیشرفت فردی و اجتماعی است و باید در این زمینه‌ها به شکلی جدی خانواده‌شان می‌دانستند و می‌دانند و اینگونه پست‌ها را مقابله‌ای خود می‌پندارند، در حالی که منصب، واقعاً جز احساس مسئولیت سنگین و خستگی چیز دیگری نیست. بی‌اعتنایی به دردها و مشکلات مردم، سرانجام خوبی را برای کسانی که حقوق آنان را پایمال می‌کنند، به پای خیرخواه داشت.



۱۳۵۸ ق.م. شهید سرلسکر سیدموسی نامجو در کنار امام خمینی (ره)

پیش‌خوانی

حاشیه‌ای بر انتشار خاطرات سیاسی حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر مهدوی خراسانی

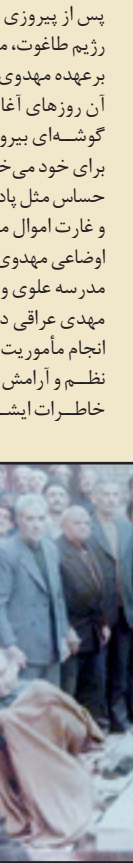
خوانشی از فراز و فرودهای یک مبارزه

■ **شاهد توحیدی**



روحانیت شیعه همواره نقش برجسته‌ای در تاریخ معاصر ایران داشته‌اند. پس از انقلاب مشروطه، نقش علما در هدایت جریا ن‌های سیاسی و ارائه‌الگوی مطابق با شرع مقدس اسلام، پرن‌نگ‌تر شد. از همان آغاز، «مشروعه‌خواهی» علما با واکنش منفی حاکمان و البته روشنفکران روبرو مواجه گردید و این مواجهه تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت. شهادت شیخ فضل‌الله نوری و بعدها شهید مدرس نشان از آن داشت که علما در راه مبارزه با نظام‌های فاسد و بهایی به اندازه جان خود پرداخت کرده‌اند. با ظهور رضاخان و تأسیس حکومت پهلوی و اتخاذ برنامه‌های ضددینی، نقش علما و روحانیت شیعیه نیز در مخالفت با این برنامه‌ها جدی‌تر شد و شهادت و تبعید و شکنجه و خلع لباس علما نتوانست مانع

مبارزات ایشان گردد و تاریخ ایران در این برهه، قیام خونین مسجد گوهرشاد را تجربه کرد. با سقوط رضاخان و روی کار آمدن محمد رضا، سیاست‌های ضددینی حکومت پهلوی به شکل نرم‌تری ادامه یافت، اما این بار جریان‌های مذهبی با شدت عمل بیشتری وارد عرصه سیاست شده و به برنامه‌های شاه واکنش نشان دادند. جمعیت فدائیان اسلام مهم‌ترین گروه مذهبی اواخر دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ رهبری طلیه جوان و پرشوری به نام سیدمجتبی نواب صفوی، که اتفاقاً در نام هم توأم شده بود، نقش مهمی در زودودن جریان‌های ضددینی از بطن جامعه و ملی شدن صنعت نفت در عرصه سیاسی



دهه ۵۰. حجت‌الاسلام علی‌اکبر مهدوی خراسانی در جمع یکی از هیئت‌های مذهبی

خواندنی است.

پس از تثبیت نظام مقدس اسلامی، کینه دشمنان انقلاب باعث جنگ تمام‌عیار آنان به رهبری صدام علیه مردم ایران گردید و این بار نیز مهدوی خراسانی با اهادی «محمد» تنها فرزند پسرش به نظام مقدس اسلامی، به خانواده معظم شهیدا پیوست. از آن سال‌ها تا کنون هر جاقته‌ای از سوی دشمنان داخلی و خارجی ملت ایران برپا شده، در کنار رهبری و مردم به پای آرمان‌های نظام مقدس اسلامی ایستاده است.

یکی از منابع و ماخذ مورد استفاده در تدوین تاریخ، خاطره‌های اشخاص است. هر شخصی دارای تجربه فردی است که می‌تواند آن را در قالب خاطره روایت کند و به نوشتار در آورد. خاطره، وقایع گذشته است که شخص آن را دیده یا شنیده و بخشی از محفوظات ذهن او است که چون از برجستگی و ویژگی خاصی برخوردار بوده، شایستگی ثبت و ماندگاری در ذهن را یافته است. خاطره حوادث، رویدادها و حتی سیر عادی زندگی روزمره است که با گذشت زمان، در قسمتی از ذهن جای گرفته و ماندگار شده است و بنا به نیاز شخص قابل یادآوری است. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ‌علی‌اکبر مهدوی خراسانی که در این راستا منتشر شده است، اطلاعات سودمندی از سال‌های مبارزه روحانیت و دیگر اقصاار جامعه با رژیم پهلوی دارد.

مهدوی خراسانی طلبه جوانی بود که ابتدا تحت تأثیر مبارزات و فعالیت‌های فدائیان اسلام با مبارزه آشنا شد و در آغاز دهه ۱۳۴۰ متاثر از فضای انقلابی که حضرت امام ایجاد کرده بودند، از طریق منبر و وعظ و خطابه به یاران امام پیوست و به گسترش و فراگیر نمودن پیام انقلابی نهضت امام پرداخت. پس از اقامت در تهران، منبرهای آتشین و انقلابی‌اش ادامه یافت و طولی نکشید که ساواک از او به عنوان فردی خطرناک یاد کرده و به واسطه منبرهایش تحت تعقیب قرار گرفت و چند بار به زندان افتاد و حتی ممنوع‌المنبر و ممنوع‌الخروج شد. به واسطه سخنانی انقلابی که در شب پانزدهم خرداد در مسجد بازار تهران ایراد کرد، جزو اولین

زندان‌ی‌شود.